

روحانیت شیعه و مقایسه سه دهه نقش آن پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

دکتر سیدجواد امام‌جمعه‌زاده / دکتر امیرمسعود شهرام‌نیا / مجید نجات‌پور

استادیار دانشگاه اصفهان / استادیار دانشگاه اصفهان / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

چکیده

بی‌تردید، شناخت دقیق و عمیق ماهیت و محتوای نهضت‌ها و انقلاب‌ها تا حد زیادی به بررسی نقش و تأثیر گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تأثیرگذار در روند انقلاب‌ها، چه قبل و چه بعد از آن، بستگی دارد. روحانیان به مثابه یک نهاد اجتماعی از اهمیت بسزایی برخوردارند. روحانیت شیعه - دست‌کم از دوره صفویه - از جمله نیروهای مقتدر اجتماعی و یکی از ارکان مهم جامعه مدنی به شمار می‌آمده است. آنان همچون سایر گروه‌های اجتماعی، در مقابله با قدرت سیاسی، علاوه بر ایفای نقش معنوی خود، عهده‌دار نقش سیاسی نیز بوده‌اند و کارکردهایی همچون مشارکت و نفوذ در ارکان دولت، انزوا و انفعال سیاسی، اپوزیسیون داخلی، و رهبری قیام‌ها و انقلاب‌های اجتماعی را می‌توان برای ایشان برشمرد. تاریخ معاصر ایران در متن خود، آستان دو انقلاب بزرگ بوده که بسیاری از تحولات و تغییرات را در جامعه ایران به وجود آورده‌اند. به لحاظ مقایسه‌ای، نقاط افتراق و اشتراک بسیاری در هر دو مقطع و سال‌های پس از آن وجود دارد که مبارزه با استبداد و استعمار، نوع نظام سیاسی، قانون اساسی، نقش مردم، ایدئولوژی، رهبری و عواملی از این دست را می‌توان برشمرد. این تحقیق در صدد است تا سه دهه حضور روحانیت پس از انقلاب اسلامی را با سه دهه پس از مشروطه، و نیز افکار، اندیشه‌ها و نظریه‌هایی را که درباره این دو انقلاب از سوی علما و روحانیان ارائه گردیده است مطالعه و به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای بررسی کند و وجوه اشتراک و افتراق آنها را استخراج و تجزیه و تحلیل نماید.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، ایدئولوژی، روحانیان، روشن‌فکران، مشروطیت.

مقدمه

مناسبات روحانیت با دولت در ایران معاصر، از فراز و فرودهای بسیاری برخوردار بوده است. پس از به رسمیت شناختن مذهب تشیع در دوران صفویه و قدرت یافتن آنان در کنار پادشاهان شیعه، روحانیت موقعیت سیاسی جدیدی به دست آورد؛ اما پیوند آنان با دولت در دوره قاجاریه دوام چندانی نداشت و آنان همچنان از صحنه قدرت به دور ماندند. ضعف و زوال پادشاهان قاجار به گونه‌ای بود که پس از چندی روحانیت توانست در رأس اپوزیسیون داخلی، رهبری قیام تنباکو را به دست بگیرد. سیر این تحوّل در دوره مظفرالدین شاه، به تضاد کامل دین و دولت انجامید و روحانیت انقلاب مشروطه را در کنار روشن‌فکران به پیروزی رساند. به دنبال این تحوّل اساسی، یعنی نفی سلطنت مطلق و بنیان‌گذاری سلطنت مشروط، انتظار می‌رفت که علما به ارکان قدرت نزدیک شوند، اما تحولات و نابسامانی‌های پس از مشروطه نتیجه عکس داد و دوری روحانیت از قدرت سیاسی تا آنجا شدت گرفت که موجب سرخوردگی و یأس بسیاری از روحانیان از دخالت در سیاست گردید، به گونه‌ای که بسیاری از آنان به موضع سنتی خود یعنی عدم دخالت در سیاست بازگشتند.

در دوره پهلوی، پس از استفاده ابزاری رضاخان از اسلام‌نمایی در جهت تثبیت حکومت خود، به زودی مبارزه شدیدی با روحانیت توسط او سامان داده شد. رضاشاه سیاست نابودی قدرت اجتماعی و سیاسی روحانیت به عنوان یک قشر اجتماعی را پی‌گرفت. به همین دلیل، در چنین موقعیتی روحانیت از قدرت سیاسی فرسنگ‌ها فاصله گرفت. اما علی‌رغم این دوری، ناگهان انقلاب دیگری رخ داد و با ظهور شخصیت امام خمینی علیه السلام در تشکیلات روحانیت، نقطه عطفی در سیر این تحوّل ایجاد شد و با تشکیل جمهوری اسلامی، روند آن معکوس گردید؛ یعنی با وجود اینکه روحانیت تا این زمان، درصدد به دست گرفتن دولت نبود، اما این‌بار «استراتژی

کسب مستقیم قدرت» را در دستور کار خود قرار داد. این دگرگونی موقعیتی برتر و فراتر از عصر صفوی در اختیار علما و روحانیان گذاشت.

پرسش بنیادین در پژوهش حاضر این است: در حالی که با توجه به تحولات جهانی و نظام دو قطبی، انتظار این بود که روشن‌فکران سوسیالیست و یا لیبرال دموکرات‌های سکولار حاکمیت را به دست بگیرند؛ چرا از بین اقشار گوناگون جامعه ایران، روحانیان بر سریر قدرت سیاسی نشستند؟ چگونه تئوکرات‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر، تئودموکرات‌ها به رهبری روحانیت از سلسله جبال عظیم و مهیب سیاست بالا رفته، با فتح قلّه آن، دولت را در اختیار گرفتند و نظام مردم‌سالاری دینی خاص خود را بنا نهادند؟

به کارگیری «استراتژی کسب مستقیم قدرت» و فتح قلّه سیاست با سلاح دیانت، حاکی از تحوّل مهمی بود که می‌بایست ریشه در تحولات جامعه‌شناختی ایران و مناسبات دین و دولت در تاریخ معاصر داشته باشد؛ بدین معنا که فهم عمیق این تحوّل بدون ارزیابی و بررسی تحلیلی نقش نهاد مذهب و متغیرهای جامعه‌شناختی مؤثر در روابط روحانیان شیعه با نظام‌های سیاسی در دوره مشروطه و جمهوری اسلامی ممکن نیست. روحانیت شیعه - دست‌کم از دوره صفویه تاکنون - از جمله نیروهای اجتماعی و یکی از ارکان مهم جامعه مدنی در ایران به شمار می‌آمده است. آنان همچون سایر نیروها و گروه‌های اجتماعی، در تعامل با قدرت سیاسی حاکم بر جامعه، عهده‌دار نقش‌های متفاوتی بوده‌اند. ایفای نقش مشارکت و نفوذ، انزوا و انفعال سیاسی و یا اپوزیسیون داخلی، (قنبری، ۱۳۸۱، ص ۲۷۰) در این زمینه قابل توجه است. استقلال مالی روحانیت شیعه، دارا بودن ساختاری شبه حزبی در کنار سایر ویژگی‌های مذکور، این گروه را به عنوان یک جامعه ویژه سیاسی و یک «دولت بالقوه» یا «آلترناتیو» در ادوار گذشته نمایانده است؛ جامعه کوچکی که تمامی وجوه

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعهٔ ملی را در خود مستتر داشته و دولت بالقوه‌ای که با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ به دولت بالفعل تبدیل شده است. آنان علاوه بر ایفای «نقش روحانی» کارویژهٔ حکومتی را نیز پذیرفته‌اند و در همهٔ ارکان قدرت و دستگاه‌های دولتی، حضوری چشمگیر و تأثیرگذار دارند. به دلیل آنکه جامعه‌شناسی سیاسی عهده‌دار مطالعه و بررسی ساختار و کارکرد نهادها، گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های اجتماعی و تجزیه و تحلیل روابط متقابل بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی است، این پژوهش تلاش دارد تا روحانیت شیعه را از این دیدگاه بررسی و مطالعه کند.

چارچوب نظری

با توجه به اینکه «جامعه‌شناسی سیاسی دین» و به تبع آن، روحانیت - به مفهوم دقیق کلمه - شاخهٔ توسعه نیافته‌ای از جامعه‌شناسی است که چارچوب و مفاهیم و روش‌های آن هنوز کاملاً تبیین نشده است، (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴) چارچوب نظری این پژوهش با استفاده از تحقیقات پراکنده صورت گرفته دربارهٔ نقش دین در سیاست، ساختار و الگوهای تعامل دین و دولت از یک سو، و کارکردهای روحانیت به اعتبار کارویژه‌های اجتماعی دین و نظریات مطرح در جامعه‌شناسی سیاسی احزاب از سوی دیگر، فراهم شده است. در بخش اول، مباحث مربوط به روابط دولت - کلیسا در سنت غربی، ساختار تعاملی بین روحانیت و قدرت سیاسی در پنج قالب بررسی می‌شود. از سوی دیگر، با استفاده از امر واقع در رابطه با الگوهای تحقق یافتهٔ مناسبات دین و دولت در دنیای اسلام، در شش ساختار، موضوع مورد توجه واقع می‌شود. در این بخش، به اختصار و تا حدی که بنیان‌های نظری آن روشن گردد، به بحث‌های عام رابطهٔ دین و دولت اشاره می‌شود و ساختارها و الگوهای تعامل بین این

دو نهاد اقتدار تبیین می‌شود که خود شامل دو بخش است. بخش اول مباحث نظری مربوط به مناسبات دین و دولت در دنیای مسیحی غرب، و بخش دوم این رابطه را در تاریخ اندیشه‌های اسلامی - ایرانی و تاریخ تحولات اجتماعی ایران بررسی می‌کند.

رابطه دین و دولت در غرب

رابطه بین دین و دولت در سنت غربی، از دیدگاه‌های مختلف قابل تبیین است. در این تحقیق، چارچوب نظری مبتنی بر الگوی «سه وجهی وبر» قرار داده شده است. با توجه به روش‌شناسی خاص وبر، که عمدتاً کار خود را با نمونه‌های آرمانی شروع می‌کند و یا خاتمه می‌دهد، یک الگوی سه وجهی از مناسبات دین و دولت ارائه کرده است. ماکس وبر انواع مطلوب رابطه میان دین و دولت را چنین معرفی کرده است:

۱. قیصر - پاپیسم^۱

وضعیتی از وحدت کامل دین و دولت که در آن دین مقهور قدرت‌های عرفی است؛ بدین معنا که بالاترین مرجع سیاسی جامعه، خود را متولی امور دینی نیز به شمار می‌آورد و عملاً دین را در خدمت اهداف و مطامع سیاسی خویش قرار می‌دهد. (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۹۳-۹۴)

۲. روحانی‌سالاری^۲

شرایطی است که در عین فرض تمایز بین دین و دولت، روحانیان و متولیان امور دینی، سلطه قاهره‌ای بر دستگاه سیاسی جامعه اعمال می‌کنند. (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۹۳-۹۴)

1. Casaropapism.
2. Hierocracy.

۳. دین‌سالاری^۳

حکومت دینی یا «تئوکراسی» به یک نظام سیاسی گفته می‌شود که از سوی خداوند در مفهوم عام خود، یا روحانیان دینی، که خود را نماینده یا منصوب خدا در روی زمین می‌دانند، اداره و رهبری می‌شود. رهبران در نظام‌های تئوکراسی مشروعیت خود را از احکام الهی می‌گیرند. (رحیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۸۵-۳۸۶)

۴. اراستیانیسیم^۴

رابرتسون نوع چهارمی را به انواع سه گانه وبری اضافه نموده و نام آن را «اراستیانیسیم» گذارده است. او این صورت چهارم را چنین تعریف می‌کند: صورت خفیف‌تری از «قیصر - پاپیسیم» که دین در قالب یک کلیسا، همچنان مقهور اقتدار سیاسی جامعه است. از این‌رو، در عین وجود هیمنه دولت بر دین و تفوق عرف بر امر قدسی، آن دو از یک تمایز و انفکاک نسبی نیز برخوردارند. (Robertson, 153- 160) در حقیقت، اراستیانیسیم «آیین تفوق دولت بر کلیسا» است؛ مسلکی که به موجب آن، دولت باید در امور کلیسا و مذهب سمت رهبری و ریاست داشته باشد و کلیسا و مذهب باید از دولت پی‌روی کنند. (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳، ص ۲۲۱)

۵. سکولاریسم^۵

برخلاف تئوکراسی یا حکومت دینی، باید به نوع پنجمی از نظام‌های سیاسی در دنیای مسیحیت به نام «سکولاریسم» اشاره کرد که بر ضرورت تفکیک دین از سیاست تأکید می‌کند. سکولاریسم نوعی از نظام سیاسی است که بر ضرورت تفکیک دین از سیاست و ترکیب امور دینی با امور مدنی و حقوقی پافشاری می‌کند. (رحیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۸۵) با توجه به مطالب ذکر شده، الگوهای مناسبات بین دین مسیحی و دولت در دنیای غرب را به طور خلاصه در جدول ذیل می‌توان بیان نمود:

-
3. Theocracy.
 4. Erastianism.
 5. Secularism.

جدول (۱): الگوهای تعامل دین و دولت در دنیای مسیحی

| نوع رابطه | الگو |
|---------------------|--|
| تابعیت سیاست از دین | دین‌سالاری - حکومت الهی (Theocracy) |
| تابعیت سیاست از دین | روحانی‌سالاری (Hierocracy) |
| تابعیت دین از سیاست | قیصر - پاپیسم (Gaesaropapism) |
| تابعیت دین از سیاست | اراستیانیسم (Erastianism) |
| جدایی دین از سیاست | سکولاریسم (Secularism) |

رابطه دین و دولت در اسلام

در اندیشه سیاسی اسلام، بین قلمرو روحانی و دنیایی، بین فعالیت‌های مذهبی و غیرمذهبی، تمایز گذاشته نمی‌شود. امام جانشین پیامبر ﷺ محسوب می‌شود و مسئول دفاع از شریعت و بهروزی این جهانی و رستگاری آن جهانی امت است. دین و دولت دو وجه هم‌پیوند شریعت هستند. تمایزی که در غرب بین دینی و غیردینی گذاشته می‌شود در اسلام معنا ندارد. (بولادی، ۱۳۸۵، ص ۴۶) البته بین برداشت سنتی و شیعه، تفاوت جوهری وجود دارد. در نظام سیاسی اهل سنت، نهاد «خلافت» مظهر دین و سیاست است و در نظام سیاسی شیعه، «امامت و ولایت». بجز خلافت عثمانی، که در اوایل قرن بیستم فروپاشید، سه الگوی دیگر حکومتی که طی آنها رابطه روحانیان با دولت دچار تحوّل اساسی شده و در حال حاضر در کشورهای اسلامی وجود دارد، عبارت است از: سلطنت مشروطه، جمهوری سکولار، و جمهوری اسلامی. در مجموع، مناسبات دین و سیاست یا روحانیان و دولت در اسلام را باید در چارچوب الگوهای ذیل تحلیل و بررسی کرد:

جدول (۲): الگوهای تعامل دین و دولت در دنیای اسلام

| نوع رابطه | نوع الگو |
|--|--------------------|
| تابعیت سیاست از دین | دولت دینی پیامبر ﷺ |
| متغیر، طبق شرایط، تابعیت دین از سیاست | نظام خلافت |
| تابعیت سیاست از دین | نظام امامت و ولایت |
| متغیر، طبق شرایط، تابعیت دین از سیاست | نظام سلطنت |
| جدایی دین از سیاست | نظام سکولار |
| تابعیت سیاست از دین | جمهوری اسلامی |

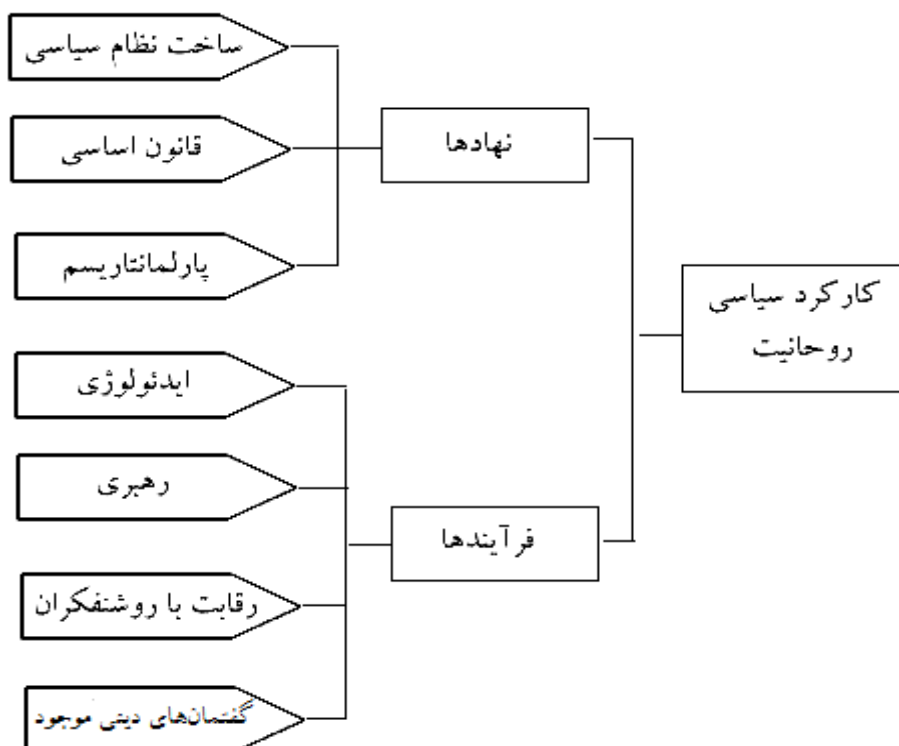
تعامل دین و دولت در ایران معاصر

مخالفت روحانیان شیعه با حکومت‌های دنیوی را می‌توان در پرتو دو عامل توجیه کرد: نخست دلایل عقیدتی که مربوط به آموزه‌های مذهب شیعه می‌شود، و دیگری دلایل صنفی که مربوط به خواسته‌های سیاسی - اجتماعی روحانیان و وضعیت آنها به عنوان قشری قدرتمند در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی است.

اما از بعد نظری، می‌توان سه نظریه سیاسی را از هم تفکیک کرد؛ نخست این باور که شیعیان تا ظهور حضرت مهدی - عجل‌الله فرجه - نباید در فکر ایجاد حکومت یا ورود به جهان سیاست باشند. (Akhavi, 1980, p.12) این همان نظریه‌ای است که کم و بیش «انجمن حجتیه» هم از آن طرف‌داری می‌کند. نظر دوم که بر پایه آراء اندیشمندان و فلاسفه اسلامی همچون غزالی و فارابی و در این اواخر، علامه نائینی استوار است، اعتقاد دارد شیعیان در دوره انتظار، باید به دنبال «خیر الموجدین» و حکومتی باشند که کمتر اسیر مفسد و مظالم اجتماعی باشد. و در نهایت، نظر سوم،

نظریه «ولایت فقیه» است. مطالعه و تقسیم‌بندی نقش سیاسی روحانیت پس از هر دو دوره را در نمودار ذیل مشاهده می‌کنیم.

نمودار (۱): نقش سیاسی روحانیت در دوره پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی



بررسی نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه

در ادامه، نقش سیاسی روحانیت در نهادهای سیاسی پس از مشروطه بررسی می‌شود:

۱. روحانیت و ساختار سیاسی نظام مشروطه

پس از شاه و دربار، روحانیان دومین قدرت سنتی بودند که در برابر کانون‌های جدید قدرت، مقاومت می‌کردند. البته روحانیان به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای در

برابر دولت مشروطه و کانون‌های جدید قدرت مقاومت می‌کردند، در حالی که دسته‌ای دیگر مشروطه‌خواه بودند و خود در ترکیب جدید قدرت حضور و نقش فعالی داشتند. (قنبری، ۱۳۸۵، ص ۱۵۵)

الف. سلطنت مشروط: بیشتر مشروطه‌خواهان نظام سیاسی مطلوب را به «سلطنت مشروطه» و «سلطنت استبدادی» تقسیم می‌کردند و از دیگر شکل‌های حکومت کمتر سخن می‌گفتند. آنچه در بیشتر رساله‌ها به چشم می‌خورد اشاره به عدم امکان حکومت مشروع در عصر غیبت است. بر اساس برخی از نظریه‌های مشروط، هیچ حکومت مشروعی نمی‌تواند در زمان غیبت وجود داشته باشد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۸) روحانیت در این مقطع، نظریه منسجمی در جهت به‌دست گرفتن قدرت سیاسی نداشت و هیچ‌گاه فکر تشکیل حکومت اسلامی به ذهن روحانیان خطور نکرد. پس از مشروطه، هر یک از مشروطه‌خواهان به نحوی از انحا به الگوی مطلوب خویش می‌نگریست و در این رابطه، آشفتگی‌ها و ابهام‌های فراوانی در میان آنها وجود داشت. برای نمونه، علامه نائینی همانند بسیاری از عالمان این دوره، به نیابت فقیهان از معصومان علیهم‌السلام در دوره غیبت و ولایت آنان - دست‌کم در امور حسبیه و قضا - اعتقاد داشت و سیاست را نیز از جمله امور حسبیه تلقی می‌کرد. بنابراین، وی به ولایت سیاسی فقیهان در عصر غیبت معتقد بود. این در حالی است که محلاتی، از شاگردان برجسته آخوند خراسانی، حدود اختیارهای فقیهان را به مسائل شرعی و قضاوت محدود می‌کرد و تنها در این موارد، پی‌روی از آنان را واجب می‌شمرد. او بر این باور بود که امکان تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت وجود ندارد و امور سیاسی و اجتماعی بر عهده «جمهور مردم و ثقات مسلمین» است. آخوند خراسانی نیز در پاسخ به درخواست علامه نائینی برای طرح حکومت اسلامی به‌جای مشروطه و به‌دست گرفتن اداره امور سیاسی جامعه، پاسخ مثبت نمی‌داد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۹)

ب. **مجلس شورای ملی**: مجلس شورای ملی، که پس از انقلاب مشروطه به وجود آمد، تحت سیطره روشن‌فکران قرار داشت و در واقع، خواسته‌ها و اهداف آنها را نمایندگی می‌کرد. از این‌رو، پس از تشکیل مجلس توسط مشروطه‌خواهان، دو گروه روشن‌فکران و روحانیان در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند. با تأسیس اولین مجلس مشروطه در مهر ۱۲۸۵ش / شعبان ۱۳۲۴ق و تصویب قانون اساسی و متمم آن، روشن‌فکران با هماهنگی فکری - سیاسی خود پس از مشروطه، آرمان‌هایشان را در چارچوب قانون اساسی و مجلس شورای ملی تحقق بخشیدند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۶۷-۶۴) بدین‌سان، از زمان امضای فرمان مشروطیت تا دوره دوم مجلس شورای ملی، روحانیان به تدریج، از صحنه فعال سیاسی کشور کنارکشیده یا کنار گذاشته شدند. در مقابله مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیان که خواهان اجرای دقیق اسلام بودند، از صحنه خارج شدند. این حذف با اعدام شیخ فضل‌الله نوری، چهره‌ای خشن به خود گرفت. بخش دوم از روحانیان، که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، عمدتاً پس از استبداد صغیر و در جریان منازعات مجلس دوم، کنار رفتند. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۴۰۹) در دوره رضاشاه نیز تعداد روحانیان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به ۶ نفر در مجلس دهم رسید؛ چنان که در آخرین مجلس دوران رضاشاه، دیگر هیچ روحانی در مجلس حضور نداشت. (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰) «ارتجاع» و «استبداد» انگ‌هایی بود که در روزنامه‌های آن زمان به کار می‌رفت و جو اجتماعی را از دست آنان می‌گرفت. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۴۰۹)

ج. **قانون اساسی**: درباره قانون اساسی مشروطه، بعضی از نویسندگان معتقدند: «قانون اساسی [مشروطه] ایران بر سه پایه استوار است: روحانیت، سلطنت، و اراده ملی.» (نراقی، ۱۳۷۳، ص ۲۶) با تلاش علما و مراجع، روحانیت به قانون اساسی وارد گردید، اما با وجود تلاش آنها برای نیل به این مقصود، در حین اجرا و پس از تصویب آن، به تدریج، نقش روحانیت در عرصه سیاست پس از مشروطه کم‌رنگ‌تر شد، تا آنجا

که بجز سلطنت و اراده مطلق رضاشاه، دیگر چیزی از قانون اساسی مشروطه باقی نماند. روحانیت در دوره دوم مجلس، افرادی همچون آخوند خراسانی و مازندرانی را برای اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی برای نظارت به مجلس شورای ملی معرفی کرد و سرانجام، مجلس نیز پس از انتخاب هیأت «طراز» از مجتهدان برای حضور در مجلس دعوت به عمل آورد؛ اما علی‌رغم این تلاش‌ها، هر کدام از منتخبان به بهانه‌ای عذر خواستند و تنها دو تن از آنها، یعنی مرحوم مدرس و امام جمعه خوئی پذیرفتند و در مجلس شرکت کردند و پس از قریب یک سال، مجلس به اتمام رسید. در دوره سوم نیز هر دو منتخب به عنوان نماینده از تهران انتخاب و عضو مجلس شدند و دیگر خبری از اجرای اصل «طراز» نبود.

۲. روحانیت و جریان‌های مهم سیاسی

با ورود به عصر جدید و در ابتدای قرن نوزدهم، روحانیان به‌طور فعال در رخداد‌های مهم سیاسی کشور مشارکت کردند و این امر آنها را به پیشینه و تجربه سیاسی مهمی مجهز کرد. بدین روی، قشری که به امور سیاسی کشور وقوف کامل داشتند، توانستند بسیاری از جریان‌ها را هدایت کنند.

الف. گفتمان‌های دینی پس از انقلاب مشروطه: برای عصر انقلاب مشروطه، دو گفتمان دینی را می‌توان در نظر گرفت: «سلطنت مشروع» و «دولت مشروط» با اذن فقها. اما با توجه به ضعف‌های عمده موجود در گفتمان سلطنت مشروع، که در آن ولایت انتصابی فقها را صرفاً در امور حسبیه و شرعیه مفروض می‌گرفت، و همچنین عدم امکان نظارت فقیهان در گفتمان دولت مشروطه، روحانیان نتوانستند در اعصار بعد از انقلاب مشروطه، مشارکت و فعالیت سیاسی جدی داشته باشند. به واقع، بالاترین حد پویای ذهنی روحانیت را می‌توان ایجاد همزیستی میان نظریه «حکومت مشروطه» و مبانی اسلامی دانست که در این گفتمان، روحانیت شیعه با مشاهده

آشفتگی اوضاع داخلی، اختلافات میان علما و روشن‌فکران و در پی آن، اقدامات رضاشاه، بدون هیچ اندیشه‌ای برای برعهده‌گیری مناصب سیاسی به انزوا روی آورد.

ب. ایدئولوژی نظام مشروطیت: روحانیان پس از مشروطه از یک سو، در پاسخ به تقاضای روشن‌فکران و از سوی دیگر، با بینش ویژه خود در خصوص ستمگر بودن حکومت موجود، در تقویت و گسترش ایدئولوژی نهضت مشروطه، به‌ویژه در مرحله پس از پیروزی، نقش قاطعی داشتند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۴۱) هرچند رهبران مذهبی در ابتدا هیچ نوع ایدئولوژی ارائه نمی‌کردند، اما به تدریج، «مشروطیت» ایدئولوژی قابل قبول آنها شد و تلاش کردند تا مشروطیت را با توجیحات دینی و شرعی، اسلامیزه کنند. نماینده علما و مراجع طرفدار مشروطیت، آیه‌الله نائینی، اندیشه‌های جناح مشروطه‌خواه را نظریه‌پردازی و مدوّن کرد. آنها در ارتباط با حکومت و ولایت سیاسی فقها پس از انقلاب مشروطه، نظریه منسجم و جامعی نداشتند و اختلاف در مبانی فکری و اندیشه آنان به وضوح مشهود است. در حقیقت، پس از سرنگونی سلطنت استبدادی قاجار و در جریان تصویب قانون اساسی و نیز تشکیل مجلس شورای ملی، اندیشه تشکیل حکومت اسلامی به‌عنوان جایگزین و آلترناتیو، هیچ‌گاه در ذهن و اندیشه روحانیت مطرح نگردید و با توجه به شرایط جامعه، تنها به تشکیل سلطنت مشروط و نظارت هیأت پنج نفره از جانب علما و مجتهدان بسنده کردند.

ج. رهبری روحانیت پس از مشروطه: برخلاف نهضت ضد استعماری و ضد استبدادی تنباکو، که روحانیت سمت رهبری آن را داشت، در این انقلاب، ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما پس از مشروطه، رهبری با دسایسی از دست روحانیت خارج شد. از این‌رو، در پایان پیروزی، اثر آن کم‌رنگ و سرانجام، به کناره‌گیری روحانیت منجر گردید. بنابراین، جامعه روحانیان به دلیل نداشتن رهبری واحد، پس از مشروطه دچار اختلاف شد و این تشتت و اختلاف میان آنها موجب کاسته‌شدن قدرت ایشان و سرانجام یأس و انزوای روحانیان از عرصه سیاسی پس از مشروطه شد. (حسینیان،

د. روحانیت و روشن‌فکران پس از مشروطه: برای نخستین بار، تعامل بین جریان روحانیت و جریان روشن‌فکری در مشروطه آغاز گردید. در ابتدای نهضت، به ظاهر بین دو جریان مذکور همگرایی صورت گرفت، ولی به تدریج، به جدایی و سرانجام به مقابله کشیده شد. در این میان، شیوه برخورد روحانیت در برابر منورالفکران از مسائل قابل تأمل است. (سلیمانی، ۱۳۸۳، ص ۹۵) اختلاف‌های سیاسی این دوره ریشه در تعارض دوسویه سکولار و مذهبی گفتمان مشروطه داشت. مراجع و عالمان دینی از مشروطه‌ای پشتیبانی می‌کردند که با دین سازگار و بر اساس موازین شریعت بود، ولی روشن‌فکران و تجدّدگرایان در اندیشه ایجاد مشروطه‌ای سکولار بودند و این امر نگرانی عالمان را برانگیخت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۹۸-۹۴) روشن‌فکران با حرکت گام به گام خود، از یک سو، مخالفان را از سر راه برداشتند، و از سوی دیگر، با استقرار نظام جدید، که مبتنی بر نهادهای مشروط بود، نظامی را که پیش از پیروزی نهضت در نظر داشتند، تأسیس کردند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۲۳۰-۲۵۷) همچنین روشن‌فکران از تفرقه و شکاف موجود میان روحانیان به نفع خود بهره بردند.

تعامل دین و دولت در جمهوری اسلامی ایران

رقابت و رویارویی روحانیت با دولت در نهایت، به تأسیس جمهوری اسلامی و ایجاد قانون اساسی جدید منجر شد. علما از حالت اپوزیسیون خارج شدند و در موضع حاکمیت قرار گرفتند. تجربه جدیدی فراتر از صفویه و مشروطه و حتی فراتر از رابطه معمول دین و سیاست آغاز شد و دین و دولت به هم گره خوردند. فلسفه حقوقی جمهوری اسلامی ایران و نظریه‌های سیاسی علمای شیعه را می‌توان به طور سنتی در اندیشه علمای بزرگ شیعه در ادوار گوناگون تاریخی یافت که بارزترین آنها اندیشه «ولایت فقیه» امام خمینی علیه السلام است. (موتقی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲-۱۹۷)

روحانیت و ساختار سیاسی جمهوری اسلامی

۱. جمهوری اسلامی

پس از انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، که تبلور خواسته‌ها و اهداف روحانیت بود، به منصفه ظهور رسید. امام خمینی علیه السلام از همان ابتدا جمهوری اسلامی را به عنوان یک جامعه آرمانی و الگوی جایگزین معرفی کرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۶۰) سپس روحانیت مبارز پس از جدال‌ها و تنش‌های فراوان با سایر رقبای سیاسی از جمله روشن‌فکران، سرانجام جمهوری اسلامی را، که برآمده از اندیشه و افکار روحانیان بود، به عنوان نظام سیاسی مطلوب برگزید و پس از فروردین ماه ۱۳۵۸ به آن وجهه قانونی و رسمی بخشید. جمهوری اسلامی در حقیقت، الگوی منحصر به فردی از دولت دینی (تتوکراسی) در ایران بود، نخستین تجربه تمام عیار حکومت روحانی - دینی شیعه در ایران، که به ابزارهای حکومت جدید نیز مجهز گشته، تجربه کاملاً تازه‌ای به شمار می‌آمد. (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱) بدین روی، روح جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی مطلوب در کالبد قانون اساسی دمیده شد.

۲. مجلس شورای اسلامی

پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی، روحانیت همواره نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای در ساختار این نهاد مهم ایفا نموده است. آنها از همان اوایل تشکیل مجلس، کنترل این نهاد قانون‌گذار را در اختیار گرفتند. اهمیت این نهاد پس از انقلاب اسلامی تا بدان‌جاست که اگر پیش از انقلاب کانون تربیت نخبگان عمدتاً دوره‌ها و لژها و دربار بود و مجلس شورای ملی کانون جذب نخبگان به شمار می‌آمد، رهبران روحانی - سیاسی جمهوری اسلامی به دلیل بی‌اعتمادی به نخبگان قبلی، تلاش کردند از کانون‌های جدیدی برای تربیت نخبگان استفاده نمایند. بدین روی، در کنار حوزه علمیه، مجلس شورای اسلامی، مانند مجلس اول، و برخلاف گذشته که کانون جذب

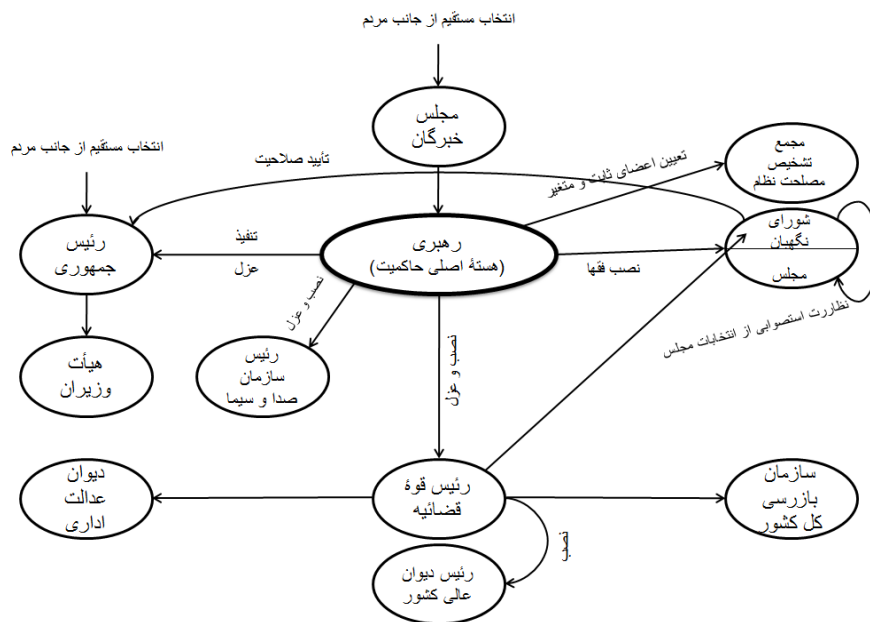
نخبه بود، به کانون تربیت نخبه اجرایی تبدیل گردید، به گونه‌ای که بسیاری از نمایندگان روحانی دوره اول مجلس به مشاغل مهم سیاسی همچون ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، وزارت و مشاغل عالی‌رتبه اداری رسیدند. (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱)

۳. قانون اساسی

اصولی که معرف ساختار جمهوری اسلامی است عمدتاً در قانون اساسی تبیین شده. از این رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی الزاماً منبع آغازین پژوهش درباره جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. توجه به منطق درونی قانون اساسی جمهوری اسلامی به ما کمک می‌کند تا نه تنها روابط میان ساختارهای گوناگون حاکمیت نظام، از جمله رابطه میان «ولایت» و «دولت» را شفاف کنیم، بلکه جایگاه حقوقی و سیاسی روحانیت را با وجود سپری‌شدن سه دهه از عمر انقلاب اسلامی به نیکی دریابیم. قانون اساسی مصوب خبرگان در آذرماه ۱۳۵۸ مهم‌ترین گام در راه حاکمیت روحانیان در ایران پس از انقلاب بود. قانون اساسی در واقع، بازتابی از خواسته‌ها و مطالبات دیرینه روحانیت در تاریخ سیاسی تشیع در ایران بود. این قانون قدرت اجرایی و نظارتی فقیهان و روحانیان را در ساختار نظام جدید تثبیت کرد. با تصویب قانون اساسی، زمینه‌های قانونی تثبیت نقش روحانیت فراهم گردید. بدین‌سان، با پافشاری روحانیت، قانون اساسی آن‌گونه که مطابق ایدئولوژی‌های فقه تشیع بود، به تصویب رسید. (نقیب‌زاده و امانی‌زوارم، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴) طبق قانون اساسی، بخش عمده‌ای از منصب‌های سیاسی در اختیار علما و روحانیان قرار می‌گرفت. برخی از مناصب مانند ریاست قوه قضائیه، شش کرسی شورای نگهبان، همه کرسی‌های مجلس خبرگان رهبری، بخشی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و نیز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی باید در دست مجتهدان باشد. (خلجی، ۱۳۸۷) ساختار قانون اساسی به گونه‌ای طراحی و تنظیم شده است که بخش زیادی از مراکز اصلی قدرت را در

اختیار روحانیان و نهادهای مرتبط با روحانیت می‌گذارد. افزون بر این، بر اساس همین قانون، سیاست‌ها و قانون‌های کشور نمی‌تواند مخالفتی با شرع داشته باشد و تنها علما و روحانیان مفسران رسمی شرع به‌شمار می‌روند. ساختار و نهادهای سیاسی اصلی، که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به دست روحانیان اداره می‌شود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تعبیه شده، در نمودار ذیل آمده است:

نمودار (۲): نهادهای سیاسی در اختیار روحانیت در انقلاب اسلامی (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۵۹)



روحانیت و جریان‌های مهم سیاسی

۱. گفتمان دینی پس از انقلاب اسلامی

مهم‌ترین عامل برتری روحانیت بر دیگر جریان‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی را می‌توان نظریه «ولایت فقیه» دانست که در پرتو رهبری امام خمینی علیه السلام جلوه‌ای

فرهمنده و سپس نهادینه یافت. بنابراین، می‌توان تداوم حیات ولایت فقیه پس از درگذشت امام راحل را به‌عنوان عامل ادامه برتری روحانیت در مقایسه با سایر جریان‌های سیاسی دانست. در حقیقت، با ایجاد گفتمان «ولایت انتصابی فقها» به‌دست امام خمینی علیه‌السلام، روحانیان توانستند جایگاه اصلی خود را در حوزه‌های سیاسی و عرصه اجرایی و حکومتی کشور پیدا کنند. در این گفتمان، فرازهای جدیدی از فقاقت مانند توجه به مصلحت جامعه، و عنایت به نقش زمان و مکان در اجتهاد و سیاست به‌عنوان جزئی از فقه بروز یافته که موجب شده است روحانیان از یک سو، از طریق عنصر فقاقت از استبداد دوری ورزند، و از سوی دیگر، به واقع‌گرایی بیشتری در مقایسه با گفتمان دینی زمان مشروطه به منظور اداره جامعه و دولت دست پیدا کنند؛ گفتمانی که با گذشت سی سال از تشکیل آن، هنوز هم با قدرت تمام به حیات سیاسی خود ادامه می‌دهد.

۲. ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی

«ولایت فقیه» به‌عنوان نظریه‌ای مترقی، توانست پس از انقلاب اسلامی از سوی روحانیت تثوریزه شده، عرصه تغییر و تحولات داخلی ایران را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. این نظریه سرانجام پس از تثبیت انقلاب، نخست به معنای ناظر و نظریه‌پرداز نظام - در اندیشه شهید مطهری - و سپس طی یک فرایند پرمنازعه تاریخی، به حکومت فقیه متحول شد و بعدها در پی بازنگری قانون اساسی و با توجه به مشکل‌های ساختاری نظام سیاسی به «ولایت مطلقه فقیه» تغییر یافت و از حالت استعاری بیرون آمد و بدین‌سان، توانست طی یک فرایند کوتاه‌مدت، خود را در متن نظام جمهوری اسلامی عینیت بخشد. این تحول معنایی تحت تأثیر شرایط عمومی جامعه و احساس نیاز به یک کانون مرکزی قدرت صورت گرفت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۴۹۵)

۳. رهبری روحانیت پس از انقلاب اسلامی

پس از تلاش و کوشش احزاب، نهادها و سازمان‌های وابسته به جریان‌های مختلف فکری - سیاسی، همچون مارکسیسم، ناسیونالیسم و جریان‌های ترکیبی (اسلام و مارکسیسم، مارکسیسم و ملی‌گرایی، اسلام و ملی‌گرایی)، برای کسب مستقیم قدرت و براندازی نظام استبداد شاهنشاهی، سرانجام، جریان اسلامی به رهبری روحانیت، توانست حکومت را در دست بگیرد و علی‌رغم تمایلات اولیه، حاکمیت خود را در همه ارکان آن بگستراند. امام خمینی علیه السلام، احیاگر سنتی شد که در آن روحانیت شیعه توانست جایگاه حقیقی خود را بازیابد. (تبیان، ۱۳۷۴، ص ۴) در حقیقت، ایشان کانون مبارزات سیاسی مردم، احزاب، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی پس از انقلاب اسلامی گردید. به دنبال آن، دیگر گروه‌ها و نیروهای مخالف رژیم پهلوی نیز به ناگزیر، رهبری امام خمینی علیه السلام را پذیرفتند و ایشان نیز به عنوان رهبری واحد، انقلاب اسلامی را به سرانجام رساندند. ایشان بیش از یک دهه رهبری انقلاب اسلامی را برعهده داشت. پس از رحلت ایشان، در کوتاه‌ترین زمان ممکن و بدون کوچک‌ترین وقفه و بحرانی در جانشینی، با انتخاب آیه‌الله خامنه‌ای، رهبری پس از سه دهه همچنان در دست روحانیت به قوت خود باقی مانده است.

۴. روحانیت و روشن‌فکران پس از انقلاب اسلامی

اگرچه پیروزی انقلاب اسلامی مدیون همکاری تمام گروه‌ها، اعم از اسلامی، ملی، چپ و دیگران بود، اما پس از آن نیروهای غیراسلامی و روشن‌فکران غیرمذهبی با روحانیان دچار اختلاف شدند. ولی این‌بار، روشن‌فکران ملی و غیرمذهبی بودند که به تدریج، از صحنه رقابت‌های سیاسی برکنار شدند. در این بین، ملی‌گراها، اعم از «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» که هسته اصلی دولت موقت را تشکیل می‌دادند، و روشن‌فکران غیرمذهبی، اعم از گروه‌های چپ و لیبرال، پس از پیروزی انقلاب با

دخالت روحانیت در عرصه سیاسی مخالف بودند. پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی علیه السلام هیچ‌گاه اجازه نداد تا روحانیان دنباله‌رو احزاب، گروه‌ها و روشن‌فکران و ابزاری برای پیشبرد اهداف آنها شوند. (حسینیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱) ایشان همواره در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور حضور جدی داشت، تا آنجا که در نزاع‌ها و اختلافات اساسی میان گروه‌ها و طیف‌های گوناگون، داور نهایی بود. بدین‌سان، دهه اول انقلاب با تسلط کامل روحانیت بر سایر گروه‌های روشن‌فکری به پایان رسید. اما در دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی نیز شاهد ظهور طیف جدیدی از روشن‌فکری به نام «روشن‌فکری دینی» هستیم که خود زمینه‌ساز جریان بزرگی همانند «دوم‌خرداد ۱۳۷۶» شد. این جریان و به دنبال آن، گفتمان اسلام سیاسی «اصلاح‌طلب» پس از یک دهه، توسط گفتمان قالب اصول‌گرایی طرد و به حاشیه رانده شد.

مطالعه تطبیقی سه دهه نقش روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

برای توجه به وجوه افتراق و اشتراک سه دهه نقش روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی، شش مؤلفه معیار و شاخص تطبیقی این پژوهش قرار دارد. این مؤلفه‌ها عبارت است از: ۱. قانون اساسی؛ ۲. نظام سیاسی مطلوب؛ ۳. پارلمانتاریسم؛ ۴. ایدئولوژی؛ ۵. نقش رهبری؛ ۶. گفتمان‌های دینی؛ و ۷. نقش روحانیت و روشن‌فکران به عنوان نیروهای اجتماعی تأثیرگذار پس از دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی. از جمله وجوه تمایز در این مطالعه تطبیقی، می‌توان به الگوی مطلوب روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده پس از این دو دوره اشاره نمود.

۱. مطالعه تطبیقی نظام سیاسی مطلوب روحانیت پس از مشروطه و انقلاب

اسلامی

بیشتر روحانیان مشروطه‌خواه پس از انقلاب مشروطه، نظام سیاسی مطلوب خویش را «سلطنت مشروط» می‌پنداشتند و از دیگر شکل‌های حکومت کمتر سخن می‌گفتند. بر اساس برخی از نظریه‌های مشروطه، هیچ حکومت مشروعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۸) نظریه مشروطه شیعه، به ویژه در آثار محقق نائینی، نیز بر رهیافت سلبی دولت و نفی ولایت سیاسی فقیهان در دوره غیبت بنا شده بود. (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۲) علامه نائینی به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی نظام سیاسی مشروطه، «سلطنت مشروط اسلامی» را برگزید. وی در این زمینه می‌نویسد:

چنان که دانستی، حقیقت سلطنت اسلامی عبارت از ولایت بر سیاست امور است - و به چه اندازه محدود است - همین طور ابتناء اساسش هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امت که عبارت از همین شورای عمومی ملی است. همچنان که بالضروره معلوم است، حفظ همان درجه مسلمه از محدودیت سلطنت اسلامی... متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام است.

اشارات فوق نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان شیعی سلطنت مشروط حضور سلطان و هیأت عمومی سلطنت را به عنوان یکی از عناصر نظام سیاسی جدید همچنان حفظ می‌کرد (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳-۲۱۴) و رغبت چندانی نسبت به تشکیل حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت سیاسی از خود نشان نمی‌دادند. اما پس از انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، که تبلور خواسته‌ها و اهداف روحانیت بود، به منصفه ظهور رسید. امام خمینی علیه السلام برخلاف روحانیت عصر مشروطه، از همان ابتدا، نظام جمهوری اسلامی را به عنوان یک جامعه آرمانی و الگوی جایگزین معرفی کرد.

(حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۶۰)

الگوی مطلوب روحانیت پس از این دو مقطع تاریخی، یکسان نیست و از درون نظریه‌های «مشروطه شیعه» و «ولایت فقیه»، دو نظام سیاسی متمایز از هم، یکی «سلطنت مشروط» و دیگری «جمهوری اسلامی» به وجود آمد که علی‌رغم نظریه‌پردازی روحانیت در این زمینه، شاهد شکل‌گیری دو وجه متفاوت از نظام سیاسی در ایران هستیم. در «سلطنت مشروط»، جایگاه علما و روحانیان در اصل دوم متمم قانون اساسی به عنوان هیأت نظارت بر اجرای شریعت اسلامی، تا حدی پذیرفته و نقش سنتی آنها در نهاد قضاوت نیز تثبیت شد، اما هیچ‌گاه روحانیان نتوانستند به زمامداری خود در عرصه امور اجرایی و حکومتی بیندیشند؛ حتی پس از گذشت دو دهه از مشروطه، از عرصه سیاسی کناره‌گیری و به ایفای نقش سنتی خود بسنده کردند، در حالی که در ساختار نظام سیاسی، که پس از انقلاب اسلامی و به دست روحانیت پی ریزی شد، ولی فقیه به عنوان عالی‌ترین مرجع اقتدار سیاسی شناخته شد و علی‌رغم سپری شدن چندین دهه از عمر جمهوری اسلامی، روحانیان همچنان حضور چشم‌گیری در بدنه نظام و قوای سه‌گانه - مجریه، قضائیه و مقننه - دارند. (فوزی، ۱۳۸۴، ص ۹۶)

به‌طور کلی، در نظام سیاسی مشروطه روحانیت نتوانست و یا نمی‌خواست به الگوی مطلوب خویش دست یابد و طرحی نو دراندازد، اما پس از انقلاب اسلامی توانست و خواست ولایت‌فقیه را به عنوان نظم آرمانی خویش در درون ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نهادینه کند. به نظر می‌رسد فقدان تجربه سیاسی روحانیت پس از مشروطه در ناکامی آنان نقش بسزایی داشته است؛ امری که در نهایت، پس از کسب تجارب تاریخی فراوان، نظیر حضور در دو جریان مهم ایران، یعنی مشروطه و ملی شدن نفت، به نظام جمهوری اسلامی منجر شد.

۲. پارلمان‌تاریسم پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

اساساً مجلس شورای ملی، که پس از مشروطه شکل گرفت، به گونه‌ای بود که تحت سیطره بی‌چون و چرای روشن‌فکران قرار داشت و در واقع، خواسته‌ها و اهداف آنان را نمایندگی می‌کرد. با نگاهی اجمالی به ادوار گوناگون مجلس در این دوره، درخواستیم یافت که چگونه از زمان امضای فرمان مشروطیت تا دوره دوم مجلس، روحانیت به تدریج، از صحنه فعال سیاسی کشور کنار کشید یا کنار گذاشته شد و چگونه در مقابله دو طیف مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیت، که خواهان اجرای دقیق اسلام بود، از صحنه خارج شد؛ تقابلی که با اعدام شیخ فضل‌الله نوری چهره‌ای خشن به خود گرفت. بخش دوم روحانیان نیز، که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، عمدتاً بعد از استبداد صغیر و در جریان منازعات مجلس دوم کنار رفتند. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۴۰۹) این روند نیز در دوره رضاشاه نیز ادامه یافت، تا جایی که در این دوره، تعداد روحانیان حاضر در مجلس، از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به شش نفر در مجلس دهم رسید. در آخرین مجلس دوران رضاشاه، دیگر هیچ روحانی در مجلس نبود. (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰) اما پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی، به عنوان مهم‌ترین رکن قانون‌گذار در کشور، روحانیت همواره تلاش کرد تا نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای در ساختار این نهاد داشته باشد. آنها از همان اوایل تشکیل مجلس، کنترل این نهاد قانون‌گذار را، که نقش مهمی در تثبیت جایگاه روحانیت داشت، در اختیار گرفتند.

۳. قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی

از جمله وجوه مهم تمایز، می‌توان به قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی به عنوان یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده ساختار نظام سیاسی و همچنین جریان‌های سیاسی پس از این دو دوره اشاره نمود؛ چراکه قانون اساسی وجه اساسی تنش‌ها و کانون اصلی منازعه‌های گفتمانی قلمداد می‌شود. همان‌گونه که ذکر شد، پس از

مشروطه و با وجود گذشت دو دهه از آن، سرانجام، نقش علما و روحانیان در امر تدوین قانون اساسی مشروطه و سپس اجرای آن به طرح «نظارت علما بر مجلس و قوانین موضوعه آن» و تعیین هیأت پنج نفری از آنها منتهی گردید و عاقبت نیز به حضور تنها یک روحانی در مدت یک سال به عنوان ناظر و در دوره‌های بعدی مجلس شورای ملی به عنوان منتخب تهران ختم شد. بدین روی، در حین اجرا و پس از تصویب قانون اساسی به تدریج، نقش روحانیت تحت تأثیر شرایط پس از مشروطه به ضعف و تقلیل گرایید. اما پس از انقلاب اسلامی، چه در مرحله تصویب قانون اساسی و چه در جریان بازنگری آن، با تلاش‌های روحانیان مبارز، ولایت فقیه در مرکزیت قانون اساسی ج.ا.ا قرار گرفت. بر این اساس، قانون اساسی ج.ا.ا برای به ثمر رساندن اهداف، انگیزه‌ها و مطالبات دیرینه مذهب سیاسی تشیع و با آگاهی تاریخی از ناکامی‌های روحانیان در جنبش‌های سیاسی گذشته، حاکمیت سیاسی را با اقتدار روحانیت پیوند داد. بنابراین، قانون اساسی جمهوری اسلامی در جهت اوامر و منویات روحانیت، تهیه، تنظیم و اجرا شد. این قانون برخلاف قانون اساسی مشروطه، که در آن سهم اندکی از ساختار قدرت به روحانیت اختصاص یافته بود، بیش از نیمی از ساختار حقوقی و سیاسی نظام ج.ا.ا را در اختیار آنان قرار داد.

۴. ایدئولوژی نظام مشروطه و جمهوری اسلامی

رهبران مذهبی «مشروطیت» را ایدئولوژی قابل قبول خود دانستند و تلاش کردند تا مشروطیت را تحت توجیحات دینی و شرعی اسلامیزه کنند. به‌طور کلی، در تحلیل و بررسی نظریه «مشروطیت» از سوی علما و روحانیان مشروطه‌خواه، باید گفت: آنها در ارتباط با حکومت و ولایت سیاسی فقیهان پس از مشروطه، نظریه منسجم و جامعی نداشتند و اختلاف در مبانی فکری و اندیشه آنان به وضوح مشهود بود. در حقیقت، پس از سرنگونی سلطنت استبدادی و در جریان تصویب قانون اساسی و

سپس تشکیل مجلس شورای ملی، اندیشه‌ای مبتنی بر تشکیل حکومت اسلامی به عنوان جایگزین و آلترناتیو در اندیشه روحانیت شکل نگرفت و تنها به تشکیل سلطنت مشروط و نظارت هیأت پنج نفره در قالب اصل دوم متمم قانون اساسی از جانب علما و مجتهدان بسنده کردند. اما ولایت سیاسی فقها، که از جانب امام خمینی^ع مطرح گردیده، توانست به عنوان نظریه‌ای مترقی پس از انقلاب اسلامی از سوی روحانیت مبارز تئوریزه شود و سه دهه عرصه سیاست ایران را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. بنابراین، برخلاف قانون اساسی مشروطه، که نقش کمی برای روحانیت در نظر گرفته بود، مجلس خبرگان پس از تشکیل، از اصول مربوط به ولایت سیاسی فقیه در حکومت آینده دفاع کرد و اصل پنجم را به اتفاق آراء به تصویب رساند؛ اصلی که به عنوان کانون مرکزی و متعالی قدرت در جمهوری اسلامی موقعیت حکومت دینی روحانیان را کاملاً تثبیت کرد و کانون‌های اصلی قدرت را به واسطه این اصل مهم در اختیار روحانیان و عالمان دینی قرار داد. در حقیقت، جامعه و نظام سیاسی جدید بنا بر قانون اساسی جدید، می‌بایست در اطراف مفهوم «ولایت فقیه» شکل می‌گرفت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۳۰۵)

۵. مطالعه تطبیقی گفتمان‌های دینی پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

گفتمان‌های دینی موجود در عصر پس از انقلاب مشروطه، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با گفتمان‌های دینی پس از انقلاب اسلامی داشت و جایگاه روحانیت در هر یک از آنها چگونه بود؟ برای عصر انقلاب مشروطه، دو گفتمان دینی را می‌توان در نظر گرفت: سلطنت مشروط و دولت مشروط با اذن فقها. اما ضعف‌های عمده موجود در گفتمان سلطنت مشروط، که در آن ولایت انتصابی فقها را صرفاً در امور حسبیه و شرعیه مفروض می‌گرفت و همچنین عدم امکان نظارت فقیهان در گفتمان دولت مشروط موجب شد تا روحانیان نتوانند در دوره‌های پس از مشروطه،

مشارکت و فعالیت سیاسی جدی داشته باشند. در حقیقت، بالاترین حد پویای ذهنی روحانیت را می‌توان ایجاد همزیستی میان نظریه «حکومت مشروط» و «مبانی اسلامی» دانست که در این گفتمان، روحانیت شیعه با مشاهده آشفته‌گی اوضاع داخلی، اختلافات میان علما و روشن‌فکران، و در پی آن اقدامات رضاشاه، بدون هیچ اندیشه‌ای برای تصدی مناصب سیاسی، به انزوا روی آورد.

۶. رهبری پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

پس از مشروطه، روحانیت علاوه بر اختلاف اساسی با روشن‌فکران، در درون خود نیز از انسجام کامل برخوردار نبود و یک رهبری واحد در بین آنان مشاهده نمی‌شد. برخلاف نهضت تنباکو، که روحانیت سمت رهبری را برعهده داشت، در این انقلاب ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما پس از مشروطه، رهبری از دست آنان ربوده شد. از این رو، در پایان پیروزی، اثر آن کم‌رنگ و سرانجام به ناکامی روحانیت و سپس به انهدام قدرت سیاسی - اجتماعی آنها در دوره رضاشاه منتهی شد. بدین‌رو، جامعه روحانیت به دلیل نداشتن رهبری واحد دچار تشتت و چنددستگی بین رهبران مذهبی شد. این تشتت و اختلاف اساسی میان رهبران روحانی مشروطه موجب کاسته‌شدن از قدرت و نفوذ اجتماعی - سیاسی آنان و در نهایت، یأس و انزوای روحانیان (حسینیان، ۱۳۸۰، ص ۳۴۱) از عرصه اجرایی و حکومتی پس از مشروطه شد؛ چنان‌که دیگر تا پایان حکومت پهلوی اول، چندان اثری از فعالیت سیاسی آنها مشاهده نشد. اما پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی^{ره} رهبری واحد را برعهده داشت و روحانیت مبارز حول نقش محوری ایشان سازمان‌دهی شد.

پس از مشروطه، دو گروه بیش از همه فعال بودند: روشن‌فکران و روحانیان. مطالعه نقش‌هایی که دو گروه مزبور پس از نهضت ایفا کردند این واقعیت را نشان می‌دهد که گروه اول، یعنی روشن‌فکران، نظریه‌پردازان انقلاب مشروطه بودند و گروه

دوم بسیج‌کنندگان انقلاب. روشن‌فکران در حوزه اندیشه گام برداشتند و روحانیان در حوزه عمل. البته روحانیان، به‌ویژه پس از مشروطه، اقداماتی نظری در جهت دینی کردن اصول مشروطه انجام دادند؛ ولی نظریه‌پردازی وظیفه اصلی روشن‌فکران بود. در نهایت، آنچه اتفاق افتاد، یعنی قانون اساسی و مجلس شورای ملی، که چارچوب نظام سیاسی را شکل می‌داد، بر خواست و هدف روشن‌فکران مبتنی بود. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۳۱)

پس از انقلاب اسلامی، با وجود افکار و خطمشی گروه‌های روشن‌فکری، همچون ملی‌گراها و لیبرال‌ها، چپ مارکسیستی و سایر گروه‌ها، که هر یک دارای سابقه مبارزاتی طولانی بودند، در نهایت، گفتمان «اسلام سیاسی فقه‌ای» الگوی مطلوب انقلاب قرار گرفت. امام راحل در دهه اول، نماینده این طرز تفکر و خطمشی انقلابی بود. ایشان با تکیه بر نقاط قوت و ظرفیت نهاد روحانیت در هدایت و بسیج توده مردم و نیز از طریق تمیز و تفکیک بین جریان اصیل یا نمودها و نمونه‌های دیگر آن، توانست نقش عظیم خود را در فرایند پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایفا نماید. البته نباید موهبت جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را فراموش کرد؛ زیرا جنگ به منازعه‌های گروه‌های متعدد در داخل کشور خاتمه داد و اوضاع متشنج ناشی از انقلاب را آرام کرد و به تثبیت قدرت سیاسی روحانیان کمک قابل توجهی نمود، تا آنجا که رهبری انقلاب پس از رحلت ایشان، همچنان بدون وقفه و بحران، در دهه دوم و سوم انقلاب در دست روحانیت به قوت خود باقی مانده است.

۷. رابطه روحانیت و روشن‌فکران پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

دو گروه پس از مشروطه بیش از سایر نیروها فعال بودند: روحانیان و روشن‌فکران. این دو گروه هرچند در جریان انقلاب مشروطه بنا بر مصالح مشترک با هم متحد گردیدند، اما پس از مشروطه، به تدریج، اختلاف بین آنها شروع شد. درباره مسائلی

همچون قانون اساسی و مجلس شورای ملی، که از ارکان اصلی نظام سیاسی مشروطه بود، اختلاف و تعارض اساسی پیش‌آمد که البته این روشن‌فکران بودند که پیروز شدند و توانستند روحانیان را اندک‌اندک از مسیر پیش روی خود بردارند. این تعارض میان روحانیان و روشن‌فکران یک اختلاف لفظی یا مصداقی یا به عبارت دیگر، نزاعی سطحی و ظاهری نبود. بحث‌ها و گفت‌وگوهای پارلمانی بین این دو گروه برخاسته از تعارض عمیق، نظری و مفهومی بود. روحانیت با تکیه بر داشته‌ها و اندوخته‌های دینی خویش از یک سو، و روشن‌فکران نیز با اعتماد بر معارف سیاسی جدید غرب از دیگر سو، رو در روی هم قرار گرفته بودند؛ مصافی که در گذشته، برحسب مصالح و منافع وقت، سر به زیر خاکستر داشت، ولی پس از مشروطه سر بر آورد؛ مصافی بین حکومت مشروطه غربی و استقلال مقام شریعت.

نکته قابل توجه اینکه روحانیت نتوانست در فرایند مبارزات فکری، جایگزین دینی مناسبی ارائه دهد و فقط به تبلیغ نظام سیاسی مورد نظر روشن‌فکران پرداخت. پس از سپری شدن دو دهه از مشروطه، روشن‌فکران با خارج ساختن تدریجی رهبری از کنترل روحانیت و علمای مذهبی، اداره امور کشور را به دست گرفتند. آنها با حرکت گام‌به‌گام و تدریجی خود، از یک سو، مخالفان را از سر راه برداشتند، و از سوی دیگر، با استقرار نظام سیاسی جدید، که مبتنی بر نهادهای مشروطه بود، نظامی را که پیش از پیروزی مشروطه در نظر داشتند، تأمین کردند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷-۲۳۰) در نهایت، نزاع بین این دو گروه و شرایط نامساعد داخلی و خارجی، حکومت مشروطه نوپای ایران را در دامان حکومت استبدادی پهلوی انداخت. حتی پس از استقرار رژیم رضاشاه نیز روشن‌فکران با طراحي و کمک به اجرای سیاست نوسازی، به شدت از نفوذ و اعتبار اجتماعی و سیاسی روحانیت و رهبران مذهبی کاستند.

پیروزی انقلاب اسلامی هرچند مدیون همکاری تمامی گروه‌ها، اعم از اسلامی، ملی - مذهبی‌ها و دیگران بود، اما پس از آن، نیروهای غیراسلامی و روشن‌فکران

غیرمذهبی با روحانیان دچار اختلاف شدند. ولی این بار روشن‌فکران ملی و غیرمذهبی بودند که به تدریج، از صحنه رقابت‌های سیاسی برکنار شدند. در این بین ملی‌گراها، اعم از «نهضت آزادی» و «جبهه ملی»، که هسته اصلی دولت موقت را تشکیل می‌دادند و روشن‌فکران غیرمذهبی، اعم از گروه‌های چپ و لیبرال، پس از پیروزی انقلاب، با دخالت روحانیت در عرصه سیاسی مخالف بودند و با شیوه‌های گوناگون سعی می‌کردند آنها را از عرصه رقابت سیاسی حذف کنند.

پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی علیه السلام هیچ‌گاه اجازه نداد تا روحانیان دنباله‌رو احزاب، گروه‌ها و روشن‌فکران و ابزاری برای پیشبرد اهداف آنها شوند. (حسینیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱) ایشان همواره در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور، حضور جدی داشت، تا آنجا که در نزاع‌ها و اختلافات اساسی میان گروه‌ها و طیف‌های گوناگون، داور نهایی بود. به‌طور کلی، پس از انقلاب مشروطه، قدرت سیاسی علما و روحانیان در دستگاه حکومت تا حدی رسمی شد و هیأت پنج نفره‌ای از علما بر اساس قانون اساسی، وظیفه نظارت بر قوانین و انطباق آن را با شرع مقدس به عهده گرفت، ولی در عمل، هیأت مذکور هیچ‌گاه تشکیل نشد و با گسترش نفوذ گروه‌های روشن‌فکری نوین و تشدید روند نوسازی، به تدریج، نفوذ آنان رو به کاهش گذاشت. با روی کار آمدن رضاشاه و مشی دین‌ستیزی او، از نفوذ سیاسی مذهب بر هیأت حاکم و اقتدار سیاسی - اجتماعی روحانیان کاسته شد. در دستگاه حکومتی نیز، که غالباً از نظامیان و روشن‌فکران بودند، طبعاً جایی برای روحانیان و علما و کارکردهای حوزه‌ها و نهادهای دینی وجود نداشت. (شریف‌پور، ۱۳۸۰، ص ۲۹)

پس از انقلاب اسلامی، نظریه‌پردازان انقلاب، نیروهای مذهبی و بخصوص شخص امام راحل اصول فکری انقلاب را تنظیم و پایه‌ریزی کردند. بنابراین، اسلام مبنا و چارچوب مبارزه قرار گرفت، حذف رژیم سلطنتی و استقرار حکومت اسلامی با مدار «ولایت فقیه» هدف مبارزه گردید و شیوه انقلابی با حضور گسترده عمومی به عنوان

روش مبارزه در نظر گرفته شد. به دلیل آنکه روشن‌فکران غیرمذهبی از اقبال عمومی مردم برخوردار نبودند، به ناچار از رهبری روحانیت در جریان انقلاب پی‌روی کردند، هرچند پس از پیروزی انقلاب اسلامی سعی کردند روحانیت را از دور خارج کنند؛ اما روحانیان با توجه به تجربه تلخ مشروطیت، عرصه را برای آنان خالی نکردند و این خود بزرگ‌ترین دستاورد مشروطه برای انقلاب اسلامی و رهبری آن بود. روشن‌فکران، مشروطه را به سویی که می‌خواستند هدایت کردند. از شگردهای گوناگون، رسانه‌ها، انجمن‌های سرّی و لژهای فراماسونری بهره بردند؛ حتی برخی نیروهای مذهبی، مؤمنان، واعظان و عالمان را به شگردهای مختلف به کار گرفتند تا به هدف خود رسیدند. (مجله حوزه، ۱۳۸۵، ص ۵۳۳)

پس از انقلاب اسلامی، روحانیت با بهره‌گیری از تجارب سیاسی گذشته و یادآوری ناکامی خود، در دو جریان تاریخی «انقلاب مشروطه» و «ملّی شدن صنعت نفت»، این‌بار پس از جنگ و جدال‌های فراوان، در سال‌های نخست انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۰) توانست پس از یک برهه کوتاه مدت، رهبری انقلاب را از دست گروه‌های روشن‌فکری، که هر یک دارای سوابق مبارزاتی طولانی بود، خارج سازد و خود رهبری انقلاب را به‌دست گیرد. در حقیقت، تجربه ناموفق دولت موقت، شکست سیاسی هولناک نخستین رئیس‌جمهور، ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان آخرین بازمانده از حکومت لیبرال‌ها، عملکرد رجوی و هواخواهان او و دیگر جریان‌ات چپ‌گرا، عملاً روحانیت را به دخالت در امور سیاسی کشور وادار نمود. (اتفاق‌فر و زیباکلام، ۱۳۸۷، ص ۶۴). بدین روی، از سال ۶۰ به بعد، روحانیت توانست گروه‌های روشن‌فکری را از سر راه بردارد و خود زمام امور نظام سیاسی جدید را به‌دست گیرد؛ آنچه را که در ابتدای امر و از دید بسیاری از گروه‌ها - به‌دلیل عدم تجربه سیاسی و مدیریتی روحانیت - غیرممکن می‌نمود. روحانیت در دهه دوم و سوم انقلاب نیز توانست جریان‌ات برخاسته از روشن‌فکری دینی را از صحنه رقابت سیاسی طرد کند و آنها را به حاشیه براند. در جدول ذیل، ابعاد و وجوه مقایسه‌ای سه دهه نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی ذکر شده است:

جدول (۳): مقایسه تطبیقی نقش روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

| پس از انقلاب اسلامی | | پس از مشروطه | معیارها |
|---|-------------------|--|--|
| جمهوری اسلامی | | سلطنت مشروط | نظام سیاسی مطلوب روحانیت |
| مجلس شورای اسلامی | | مجلس شورای ملی | روحانیت و پارلمانتاریسم |
| رهبری | قوة قضائیه | اصل دوم متمم قانون اساسی | نقش روحانیت در قانون اساسی |
| مجمع تشخیص مصلحت نظام | مجلس خبرگان رهبری | | |
| وزارت اطلاعات | شورای نگهبان | | |
| ولایت فقیه | | مشروطه شیعه | وجود ایدئولوژی هدایت کننده |
| رهبری واحد | | فقدان رهبری واحد | رهبری سیاسی روحانیت |
| رهبری روحانیت | | رهبری روشن فکران | روحانیت و روشن فکران |
| نقش اصیل روحانیت در تداوم انقلاب اسلامی به مدت سه دهه | | به حاشیه رانده شدن روحانیت پس از مشروطه | نقش فعال و مستمر روحانیت در هدایت جریان |
| نقش اساسی اسلام سیاسی فقهاتی در تداوم برنامه ریزی ها | | گسترش اندیشه های غربی پس از مشروطه | نقش فعال فرهنگ سیاسی در معنابخشی به فرایند |
| ایجاد گفتمان ولایت انتصابی فقها به دست امام خمینی | | شکل گیری گفتمان سلطنت مشروع و دولت مشروط با اذن فقها | گفتمان های دینی موجود پس از هر دو دوره |

۸. روحانیت و موقعیت جدید آن در سپهر سیاست

حضور روحانیت در عرصه سیاست، طبعاً ملزومات خاصی می‌طلبد که بینش و نگرش نقادانه به آنها می‌تواند موقعیت جدیدشان را به روشنی ترسیم نماید. با ورود انقلاب اسلامی به دهه چهارم، به نظر می‌رسد چالش‌هایی اساسی فراروی انقلاب از منظر داخلی و خارجی وجود دارد که وظیفه سنگینی بر عهده روحانیان می‌گذارد. از منظر خارجی، پس از سه دهه تلاش ناکام دشمنان انقلاب برای براندازی نظام از طریق تحریم‌ها و هشت سال جنگ تحمیلی، اکنون دشمنان ایران شیوه مقابله با انقلاب را تغییر داده و از طریق «جنگ نرم»، درصدد مقابله با انقلاب برآمده‌اند. با توجه به این تحلیل کلی، که انقلاب‌ها در صورت ورود به عصر «ترمیدور»، دو خصلت خود، یعنی ایدئولوژیک بودن و مردمی بودن، را از دست می‌دهند، به نظر می‌رسد دشمنان با جنگ نرم، درصدد استحاله انقلاب از طریق نشانه رفتن این دو رکن هستند. جنگ رسانه‌ای به راه انداخته شده توسط غرب با محوریت آمریکا بر علیه ایران، در صدد است با ناکارآمد جلوه دادن انقلاب‌های ایدئولوژیک، از یک سو، بعد معنوی انقلاب را نشانه رود، و از سوی دیگر، با ایجاد شبهه و ریزش نیروها، پایه‌های مردمی انقلاب را سست کند.

از نظر داخلی نیز چالش‌هایی فراروی انقلاب ایجاد گردیده است که روحانیان باید در صدد پاسخ‌گویی به آنها برآیند. مهم‌ترین این چالش‌ها، تحولات جمعیتی در ساختار ایران پس از جنگ، جهانی شدن و تأثیر آن از نظر فرهنگی بر ایران همراه با بروز نشانه‌هایی مبنی بر فاصله‌گیری انقلاب از خاستگاه ارزشی آن است. به نظر می‌رسد در این مقطع، روحانیت باید علاوه بر به کارگیری ابزارها و نهادهای سنتی، از طریق به کارگیری شیوه‌های نوین مشارکت، زمینه مشارکت نسل‌های سوم و چهارم را در زمینه‌های گوناگون فراهم کند تا در جامعه شاهد آفتی به نام «شکاف بین نسل‌ها» (انقطاع نسل‌ها) نباشیم.

دیگر چالش فراروی انقلاب، موضوع «جهانی شدن» و پیامدهای آن است. «جهانی شدن» به معنای کم‌رنگ شدن نقش مرزها و دولت‌ها و نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر، پیامدهای گوناگونی از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشته که مهم‌ترین چالش فراروی انقلاب از این منظر، بعد فرهنگی آن است. جهانی‌شدن به لحاظ فرهنگی، از دو جهت ماهیت معنوی انقلاب را با چالش مواجه ساخته است: جهانی شدن سبب گسترش فرهنگ و ارزش‌های غربی نظیر «سکولاریسم» در جامعه شده است که این موضوع به تدریج، سبب استحاله انقلاب می‌گردد؛ زیرا مهم‌ترین رکن انقلاب اسلامی ایران در بعد معنوی و فرهنگی آن است و به قول شهید مرتضی مطهری «ملت بدون فرهنگ، مانند پیکر بدون روح است» این فاصله‌گیری فرهنگی زمینه‌ساز سلطه‌های دیگر، از جمله سلطه سیاسی نیز هست.

چالش دیگر فراروی بعد معنوی انقلاب از جانب جهانی شدن، ماهیت پست‌مدرنیستی فرهنگ جهانی شدن و تأثیر آن بر مطالعات دین در ایران است. تأکید پست‌مدرن بر شالوده‌شکنی و زیر سؤال بردن فراروایت‌ها، پیامدهای گوناگونی در حوزه‌های مطالعات دین داشته که یکی از مهم‌ترین آنها تأکید بر نگرش روایی و معرفت‌عصری است. مهم‌ترین پیامد چنین نگرشی در حوزه معرفت‌شناسی دین زیر سؤال بردن بعد غیرمادی و الهی ادیان است، تا جایی که در برخی مواقع، حتی منتهی به انکار موضوع معجزات در تاریخ ادیان گردیده است. تأمل در حوزه‌های مطالعات دینی در جامعه معاصر ایران، بیانگر رواج نگرش‌های پست‌مدرنیستی در معرفت‌شناسی دینی است که این خود می‌تواند شباهت زیادی فراروی نسل جوان ایجاد کند، بخصوص که استفاده از مفاهیم و واژه‌های جامعه‌شناختی پست‌مدرن این مباحث را جذاب کرده است. از این رو، روحانیت و حوزه‌های علمیه باید درصدد پاسخ‌گویی به شباهت ایجاد شده بر اثر رویکردهای پست‌مدرنیستی در حوزه مطالعات دینی برآیند.

سرانجام، چالش دیگر فراروی انقلاب در مقطع کنونی، احتمال فاصله‌گیری انقلاب از بعد ارزشی خود و امکان رجعت به برخی از ویژگی‌های نظام ارزشی قبل از انقلاب است. مسائلی همچون رفاه‌زدگی، گسترش فاصله طبقاتی، کم‌رنگ شدن نقش ارزش‌ها در جامعه از جمله موضوعاتی است که می‌تواند ماهیت ایدئولوژیک انقلاب را با آسیب مواجه ساخته، پایه‌های آن را نشانه رود.

جان سخن اینکه روحانیت به عنوان بخشی از طبقه متوسط سنتی، نقش مهمی در شکل‌گیری و رهبری انقلاب داشته و پس از پیروزی انقلاب نیز این طبقه همچنان نقش اساسی در انتقال انقلاب از عصر انقلاب به عصر نظام داشته است. به نظر می‌رسد با ورود انقلاب به دهه چهارم عمر خود، چالش‌های گوناگونی از نظر داخلی و خارجی آن را تهدید می‌کند؛ از نظر خارجی، جنگ دشمنان علیه انقلاب از منظر نرم‌افزاری، و از نظر داخلی، فاصله‌گیری انقلاب از ماهیت معنوی خود، مهم‌ترین چالش فراروی انقلاب است که روحانیت باید با استفاده از ابزارها و شیوه‌های نوین، درصدد مقابله با این چالش به منظور حفظ انقلاب اسلامی برآید.

نتیجه

از زمان تأسیس دولت قاجاریه در ایران تاکنون، تحولات سیاسی - اجتماعی مهمی همچون تحوّل از سلطنت مطلق به مشروطه، تحوّل از قاجار به پهلوی و سپس جمهوری اسلامی، تحوّل از نظام سلطنتی به نظام جمهوری رخ داده است. تاریخ معاصر ایران در متن خود، آستن دو انقلاب بزرگ بوده که این انقلاب‌ها منشأ بسیاری از تحولات و تغییرات در جامعه ایران بوده است. روحانیت به مثابه یک حزب سیاسی و نهاد قدرتمند اجتماعی، در این تحولات، به نوعی نقش داشته و رابطه رجال دین با مقامات دولتی دچار فراز و نشیب‌های فراوانی گشته است. طبعاً حضور آنان پس از این دو انقلاب یکسان نبوده و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های آنها درباره نظام

سیاسی و دولت و نیز کارکردشان در هر دوره به گونه‌ای متفاوت بوده است. در حالی که پس از انقلاب اسلامی رهبری بلامنازع در دست روحانیان بود، پس از مشروطیت، روحانیان در چنین سطحی قرار نداشتند. روحانیت پس از مشروطه، بنا به شرایط زمانی و اقتضائات خاص خود، با مبارزه مثبت و در برهه‌هایی با مبارزه منفی، به ایفای نقش خود پرداخت. اما با وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن، روحانیان توانستند زمام امور کشور را در دست گیرند و با سازمان‌دهی نوع خاصی از سازوکارهای حکومتی، تحولات سیاسی را اداره کنند و در این زمینه، با شکل‌دهی به رویکردها و رهیافت‌های گوناگون، در حفظ و تداوم و مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نقش و توانایی‌های خود را به منصفه ظهور برسانند. روشن است که رهبری روحانیت در وضعیت کنونی و گذشت سه دهه حضور روحانیت در عرصه سیاست، معلول سنت و گذشته سیاسی جامعه ایران است.

مقاله حاضر تلاش نمود تا با شناسایی الگوهای تعامل نهاد روحانیت با جامعه و دولت، و رجوع به گذشته، بهره‌گیری و یادآوری تجربیات تاریخی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، به وجوه افتراق و اشتراک نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی بپردازد. با مطالعه تطبیقی نقش روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی، به خوبی دریافتیم که نقش روحانیت در عرصه اجرایی و حکومتی، پس از انقلاب اسلامی پررنگ‌تر از زمان مشروطیت است؛ امری که روحانیت پس از ناکامی و تجربه تلخ مشروطه، نتوانست به آن دست یابد.

منابع

۱. نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ۱۳۷۳.
۲. اتفاق‌فر، فرشته و صادق زیباکلام، هاشمی بدون روتوش (پنج سال گفت‌وگو با هاشمی‌رفسنجانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۷.
۳. ازغندی، علیرضا، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، قومس، ۱۳۸۵.
۴. آقابخشی، علیرضا و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۸۳.
۵. اکبرزاده، فریدون، نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۶. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نی، ۱۳۸۴.
۷. بشیریه، حسین، دیپلاهای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی ایران، چ چهارم، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۸. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، چ دوم، تهران، مرکز، ۱۳۸۵.
۹. تیبان، روحانیت و حوزه‌های علمیه از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۴.
۱۰. حسینیان، روح‌الله، تاریخ سیاسی تشیع تا تأسیس حوزه علمیه قم (مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱. حسینی‌زاده، محمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
۱۲. رحیق اغصان، علی، دانشنامه در علم سیاست، تهران، فرهنگ صبا، ۱۳۸۴.
۱۳. زاهد، سعید، «ظهور رضاخان، پیامد انحراف در انقلاب مشروطه» مجله آموزه، ش ۶، ۱۳۸۳.
۱۴. سلیمانی، جواد، «واکنش روحانیت در برابر توطئه استحاله انقلاب مشروطه»، فصلنامه معرفت، ش ۷۷، (اردیبهشت ۱۳۸۳).
۱۵. سینایی، وحید، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران، کویر، ۱۳۸۴.
۱۶. شجاعی‌زند، علیرضا، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دینی، تهران، تیبان، ۱۳۷۶.
۱۷. شریف‌پور، رضا، مسجد و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸. فوزی، یحیی، تحولات سیاسی - اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، تهران، عروج، ۱۳۸۴.

۱۹. فیرحی، داود، **نظام سیاسی و دولت در اسلام**، تهران، سمت/آموزش عالی باقرالعلوم (ع)، ۱۳۸۲.
۲۰. **قانون اساسی و متمم آن**، تهران، صفی‌علیشاه، بی‌تا.
۲۱. قنبری، آیت، «منابع قدرت روحانیت شیعه در ایران»، **مجله علوم سیاسی**، شماره بیستم، سال پنجم، (زمستان ۱۳۸۱).
۲۲. قنبری، داریوش، **دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۰۰ش)**، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۵.
۲۳. **مجله حوزه، روحانیت و مشروطه**، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۲۴. موثقی، احمد، **دین، جامعه و دولت در ایران**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷.
۲۵. نقیب‌زاده، احمد و وحید امانی زوارم، **نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۶. خلجی، محمد مهدی، «جمهوری اسلامی و نظم نوین روحانیت»، **فصلنامه ایران‌نامه**، ش ۲-۳، سال بیست و چهارم، (تابستان و پاییز ۱۳۸۷)، در:

<http://www.fisiran.org/fa/irannameh/volxxiv/orderofclericalestablishment>
27. Akhvi, Shahroukh, **Religion and Politics in Contemporary Iran**, New York: University of New York, 1980.
27. Robertson, R. "Church – State Relations in Comparative Perspective".

